

مبانی تربیت

به علاقمندان بسادات ملت ایران و مخصوصاً به اولیای فرهنگ فرض است که این بحث را با تأمل مطالعه فرمایند که نخست دانستن و سپس توانستن است. از آقای دکتر صناعی ممنونیم و توقع داریم از باز گفتن این گونه مطالب اساسی غافل نمانند که هر فردی از اجتماع در راهنمایی قوم وظیفه‌ای دارد.

گرچه دانی که نشوند بگویی هرچه دانی تو از نصیحت و بند
« مجله یغما »

تربیت کوششی است که اجتماع بکار میبرد تا در نسل جوان خود تغییرات مطلوبی ایجاد کند و یا رشد و نمو نسل جوان خود را در راهی که موافق با آمال و آرزوهای اوست تسهیل نماید. مراد من در اینجا تعریفی جامع و مانع از تربیت نیست و از نقایص تعریف فوق آگاهم. من جمله اینکه تربیت را وظیفه اجتماع قلمداد کرده‌ام و حال آنکه ممکنست ایراد گرفت که نخستین مربی مادر است و تربیت فردی همچنان بجاست و اهمیت فوق العاده دارد. البته وجود و اهمیت تربیت فردی مطلبی نیست که بتوان انکار کرد؛ ولی در این بحث مختصر توجه من بیشتر بسهمی است که اجتماع در تربیت افراد بعهده دارد. در روزگار ما تربیت مثل حفظ امنیت و ایجاد راهها از وظائف مهم اجتماع شده است و حق هم همین است.

تربیت و فلسفه وقتی از ایجاد « تغییرات مطلوب » صحبت میکنیم اول سؤالی که بذهن میآید اینست که مراد از تغییرات مطلوب چیست،

بعبارت دیگر باید منتظر بود که اجتماع قبل از شروع تربیت بداند چه میخواهد و چه منظور دارد. این بحث البته بحث فلسفی است و از اینرو فلسفه تربیت یکی از مبانی مهم تربیت و شاید بهترین این مبانیست. چون منظور و هدف تربیت نمیتواند از آمال و آرزوها و ارزشهای جامعه جدا باشد، تربیت باید آئینه این آمال و آرزوها و ارزشها باشد یعنی با فلسفه کلی زندگی اجتماع تطبیق کند. پس فلسفه تربیت وسیعتر از فلسفه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دینی قوم است بلکه مجموعه و خلاصه آنهاست.

روزی که برای اجتماع تیراندازی و اسب سواری و کله چرانی اهمیت داشت هدف تربیت ساختن اسب سوار و تیرانداز و کله چران خوب بود. روزگاری که مثلاً در اروپا قدرت کلیسا باعلی درجه بود، تربیت هم در درجه اول تربیت دینی بود و شاید نظرش بیشتر بآماده کردن افراد برای سعادت اخروی بود تا آسایش دنیوی. در جهان امروز اختلاف فلسفه تربیت بین ممالک سرمایه داری و ممالک سوسیالیست آشکار است و بطور کلی هدف هر دستگاه تربیتی بازمان و مکان تغییر میکند.

در کشورهایی که سیر طبیعی تکامل را پیموده اند شاید بحث از فلسفه تربیت و تطبیق هدف تربیت با هدف اجتماع آن اهمیت را نداشته باشد که در ممالک عقب مانده دارد. برای ما که می خواهیم راه چند صد ساله را یکباره بیمائیم این بحث فوق العاده مهم است چه تربیت بهترین راهیست که برای ایجاد تحولات عظیم و سریع در پیش داریم. باین مناسبت برای ما مهم است که بیسیم آیا در فلسفه تربیت خود تعمق کافی کرده ایم. مدرسه ایجاد کرده ایم و میکنیم و خواهیم کرد، ولی آیا پرسیده ایم که مدرسه را بچه منظور ایجاد میکنیم؟ آیا نفس یاد گرفتن و دانستن مطلوب است؟ اگر چنین است چرا کودکان خود را و ادا نمیکنیم کتاب تلفون شهر تهران را از حفظ کنند؟ مگر دانستن نام و نشانی و شماره های تلفن ساکنان شهر تهران علم نیست؟ اگر منظور ما آموختن علم مفید است « فایده » را چگونه تعریف کرده ایم؟

کسانی که خود را اهل « عمل » میخوانند، از بحث و فلسفه گریزانند. بعبارت دیگر ابا دارند از اینکه هدف و منظور خود را قبل از اقدام روشن کنند و نتیجه ای را که بر عمل آنها مترتب خواهد شد قبلاً بسنجند و در نظر بگیرند. این گروه واقعاً نخواهند توانست از « فلسفه » بگریزند بلکه چون از تنبلی یا کج فکری فلسفه صحیح و روشن برای خود انتخاب نکرده اند خواه ناخواه فلسفه نادرست و نا مطلوبی اختیار کرده اند، باین معنی که موجود زنده در حرکت است و بسوئی میرود: آلهائی که قبلاً راه خود را در نظر میگیرند و راه را باهدف تطبیق میکنند سعادت میرسند و دیگران که مسترار براه افتاده اند بجائی میروند که ممکنست بتباهی آنها منجر شود.

البته شق دیگری هم متصور میشود و آن اینکه رهرو بی تدبیر مثل گاو عصار

دائم برود و هیچگاه بجائی نرسد و طی طریقى هم جز دائره كوچكى نكند .
 درزندگى ملل عقب مانده كه ناگهان از خواب بيدار شده اند و ميخواهند راه
 چندصد ساله را طى كنند يك خطر مهم هست و آن هم تقليد كور كورانه است . در موضوع
 تربيت اين خطر ممكنست باين صورت تجلّی كند كه مملكت عقب مانده از دست پاچگى
 و عجله فلسفه تربيتى ملت بيگانه اى را بدون تفحص و تعمق بپذيرد و روزى متوجه
 اشتباه خود شود كه كار از كار گذشته باشد . براى « مصلحين اجتماع » اين راه راه
 آسانى است چه آنها را از تعمق و انديشه و تصميم معاف ميدارد ، و در نظر كوتاه بينان هم
 عذر آنها ممكنست قبول افتد . من باب مثال فرض كنيد يكى از اين « مصلحين » نادان
 (كه امثال آنها را بدبختانه فراوان داشته ايم) سفرى بانگلستان كرده و مجنوب مدارس
 موسوم به « پابليك اسكول » در آن كشور شده باشد و دربرگشهن بايران بخواهد همه
 مدارس ايران را بصورت پابليك اسكول درآورد . ميدانيم كه « پابليك اسكول » در
 انگلستان بيشتر بطبقه اعيان و اشراف اختصاص داشته است و در اين مدارس « فرمان
 روايان » اجتماع و مأمورين مستعمراتى تربيت ميشده اند و حتى در اجتماع امروز
 انگلستان كه اختلاف طبقاتى رو بنقصان است اهميت سابق خود را از دست داده اند .
 بنا برين عدم تناسب اين تربيت با احتياجات ملتى كه نود درصد آن بى سواد است و
 زراعت و صنعت وى بحال دو هزار سال پيش متوقف مانده ، آشكار است .

بحث در فلسفه تربيت براى ما آنقدر مهم است كه شايبه است توجه بزرگترين
 عقلاى قوم را بخود جلب كند چه شكل اجتماع فرداى ما را كوشش امروز ما تعيين
 ميكند . اگر اهمال يا اشتباه كرديم نتيجه آن كم نخواهد شد و فردا مسلماً بصورت نكبت
 و بدبختى گريبان ما را خواهد گرفت . تربيت كار دهساله و بيستساله است ، كار روز و
 ساعت نيست . اگر در اثر سهل انگارى ما نسل آينده تربيت نيافت يا تربيت غلط يافت
 گذراندن قانون از مجلس و با آوردن متخصص فرنگى آن در دروازه علاج نخواهد كرد .
 در اينجا اين مشكل پيش ميايد : اگر فلسفه تربيت نمودار فلسفه اجتماعى و
 سياسى و اقتصادى قومىست ، در صورتيكه آن قوم براى هيچيك از اين جنبه هاى زندگى
 خود فلسفه روشنى نداشت آيا ميتواند فلسفه تربيتى روشنى داشته باشد ؟ بعبارت ديگر

ملتی که بطور کلی نداند چه میخواهد آیا میتواند بداند از تربیت چه میخواهد؟ این مشکل البته مشکل اساسی است ولی نظر من در اینجا تنها بطرح مسأله است و برعهده عقلاي قوم است که برای حل آن چاره‌ای بیندیشند.

تربیت و علم روانشناسی

از مبانی دیگر تربیت علم روانشناسی است. علم روانشناسی مواد تربیتی را بر مبنای می‌شناساند و مربی از شناختن مواد تربیتی یعنی افرادی که میخواهد تغییرات مطلوب را در آنها ایجاد کند چاره

ندارد. قبل از پیداشدن علم روانشناسی مربی کار خود را بر تصوری که از طبیعت انسان داشت مبتنی میکرد اما تصور او از طبیعت انسان مبتنی بر قیاس و وهم بود و بس. البته حدس مربی راجع باصول فعالیت‌های ذهنی آدمی ممکن بود همان قدر صحیح باشد که حدس فیلسوف، ولی اصولاً اطلاعی که موجود بود از حدس و وهم تجاوز نمیکرد. شاید بتوان گفت معماری که ساختن بنای معتبری باو رجوع میشد اطلاعش از مواد و مصالحی که بکار میبرد بیش از اطلاع مربی قدیم باحوال و رفتار شاگرد و قوانین کلی فعالیت‌های ذهنی او بود. اما در ظرف پنجاه سال اخیر که روانشناسی بصورت علم طبیعی تجربی مقام معتبری در دستگاه علوم بدست آورده است تربیت ناچار است فعالیت‌های خود را با اصولی که این علم کشف کرده است وفق دهد. گذشته از قوانین بسیاری که روانشناسی راجع بفعالیت‌های ذهنی انسان کشف کرده است (من جمله قوانین مربوط بیادگیری) شاید مهمترین خدمتی که روانشناسی بفرق تربیت کرده جلب توجه مربیان باختلافات بین افراد است. سابقاً تصور میشد، یا لااقل عمل مربی چنین نشان میداد، که اطفال را باید مثل گندم در آسیاب مکتب ریخت، اگر جوهری در آنها باشد نتیجه مطلوبه را خواهند داد و اگر جوهری نباشد تربیت آنها را « چون گرد کان بر گنبد » است. امروز میدانیم افراد از لحاظ هوش کلی، از لحاظ استعداد های مختلفه، از لحاظ ذوق و علاقه و حضور ذهن برای مطالب گوناگون بایکدیگر اختلافات اساسی دارند. باید بهر يك مثل نهال تازه‌ای توجه خاص معطوف داشت و او را چنانکه استعداد او حکم میکند بار آورد و نمیتوان همه را مثل گندم دیم یکسان در يك مزرعه پاشید و بامید آفتاب و باران رها کرد. مثلاً میدانیم اختلاف در هوش کلی بین دو فرد آدمی زاد

فوق العاده است و بقول جولیان ها کسلی این تفاوت ممکن است بیش از تفاوتی باشد که بین یک فرد آدمیزاد و میمون موجود است.

اما از اینکه افراد از لحاظ هوش باهم اختلاف دارند نتیجه نمیتوان گرفت که فقط باهوش ترین افراد میتوانند برای جامعه سودمند باشند و خود نیز از زندگی تمتع برند. این توهم خطاست چه بنیان اجتماع بر خدمات و مشاغل متنوع بسیار است که برای هر کدام یک نوع استعداد و یک نوع ذوق لازمست - بعهدۀ تربیت است که این استعدادها و ذوقهای گوناگون را بشناسد و از هم جدا کند و برای هر یک وسائل پرورش آماده نماید و در این مهم باید از علم روانشناسی کمک گیرد.

با دستگاه فعلی تربیتی ما مثلاً اگر اطفال استطاعت مالی داشته باشند همگی یکسان بمدرسه ابتدائی و متوسطه میروند. اگر در میان این اطفال کسانی باشند که ذهنشان برای تربیت عقلی دوره متوسطه آماده نباشد ناچار در این دستگاه نموی نخواهند کرد. یک بار و چند بار در امتحان مردود خواهند شد. پدر و مادر و جامعه و حتی خودشان از آنها ناامید خواهند شد و پیداست که نه تنها از لحاظ سودمندی اجتماعی زیان بزرگی بجامعه وارد خواهد آمد، خوشی و سعادت این اطفال نیز تباہ خواهد گردید. اگر یک روانشناس کودکان یک مدرسه متوسطه عادی را امتحان کند خواهد دید بسیاری از شاگردان اصلاً نباید با آنجا آمده باشند. دستگاه تربیتی ما مبتنی بر این توهم غلط روانشناسی است که انسان در درجه اول حیوان عاقل است و سعادت جامعه در تکمیل عقل افراد است و بس.

تنها در صورتیکه طفلی نتواند یعنی استعداد مالی نداشته باشد بمدرسه متوسطه برود ممکنست بیکی از مدارس حرفه ای برود که عدۀ آنها نسبت باحتیاجات اجتماع بسیار کم است و اصلاً قابل ذکر نیست. ای بسا اگر در این مدارس حرفه ای مطالعه ای بعمل آید روشن شود که بسیاری از شاگردان استعداد این را دارند که ریاضی دان بزرگ یا موسیقی دان بنامی شوند و چون استطاعت مالی نداشته اند باید نجار بد یا آهنگر دلسردی بار آیند.

حقیقت اینست که اجتماع زیان عظیم خواهد دید اگر نوع تربیتی که نسل

آینده او خواهد یافت بسته به استطاعت مالی پدران اطفال باشد. جامعه‌ای از این ثروت عظیم درست استفاده میکند که انتخاب صحیح بعمل آورد و هر کس را برای کاری که شایسته‌تر است تربیت کند و این امر بکلی از فقر یا غنای پدران اطفال مجزا باشد یعنی هر طفلی که استعدادی در او باشد جامعه مخارج تربیت او را بعهده گیرد. مسلماً جامعه از این معامله خسارت نخواهد دید.

خدمت مهم دیگری که روانشناسی جدید انجام داده اینست که نشان داده است امراض عاطفی و احساساتی بسیاری هست که رنج و دردش از امراض بدنی کمتر نیست و علاج آن هم از عهده معالجه‌ین طبی خارج است. این امراض ممکنست سلامت بدن را هم مختل کنند ولی در صورت‌های خفیف‌تر در قدرت یادگیری و آموختن تأثیر فراوان دارند و ممکنست بکلی طفل را درهم بشکنند. در مالک متمدن کلینیک‌های روانشناسی که بمعالجه این نوع امراض میپردازد روز بروز اهمیت مییابد. اگر کوچکترین اشکالی در مدرسه برای طفلی پیش آید فوراً او را به یکی از این کلینیک‌ها میفرستند تا درد تشخیص داده شود و بموقع طفل معالجه شود.

فرض کنید در یکی از مدارس ابتدائی ما طفلی بواسطه یکی از این علل روحی نتوانست جدول ضرب را یاد بگیرد با او چه معامله خواهد شد؟ به سرزنش و تنبیه معلم و پدر و مادر و ریشخند همدرسان دچار خواهد شد بطوریکه ممکنست بکلی زندگی او تباہ گردد و وجود بدبخت و عاطلی بار آید. کدام مرجعی میتواند بدرد او برسد؟ حقیقت اینست که روزگاری که تعلیم و تربیت کم اهمیت‌ترین و وظائف دولت و کوچکترین مسئله اجتماعی بود گذشت و امروز نمیتوان مسئله تربیت را سرسری گرفت.

تربیت و علم الاجتماع
 برای اینکه نتیجه مطلوبه را از کار خود بگیرد تربیت ناچار است بموامل محیط توجه کامل معطوف کند. مثلاً اهمیت عوامل جغرافیائی و لزوم تطبیق تربیت با وضع طبیعی محیط مسئله بسیار مهمی است. اما در اینجا توجه ما بیشتر باوضاع اجتماعی محیط تربیتی است. وضع اقتصادی و سیاسی و دینی، و سابقه فرهنگی و تمدنی هر قوم وضع اجتماعی آن قوم را تشکیل میدهد. تربیت باید مواد خود را از اجتماع بگیرد در اجتماع کار کند و برای اجتماع تهیه

محصول کند از این رو آشنائی کامل بوضع اجتماع از مقدمات ضروری تربیت است .
مثلاً اجتماعی که شکل اقتصادی آن روستائیت و اجتماعی که شکل صنعتی دارد
نمی‌توانند هر دو دستگاه تربیتی یکسان داشته باشند .

همچنین تربیت در کشوری که مسافات بعید بین مراکز جمعیت فاصله است با
تربیت در کشوری که سراسر آن مسکون است باید تفاوت داشته باشد . کشوری که
مردم آن بدرجه‌ای از رشد سیاسی و اجتماعی رسیده‌اند که بهر مدرسه و هر معلم می‌توان
اطمینان داشت و با آنها اختیار تام داد طبیعتاً وضع تربیتش غیر از کشور است که باید
در آن همه امور مورد نظارت مرکزی قرار گیرد . در کشوری که مثل کشور ما عده
زیادی ایلات چادر نشینند باید تربیت خاصی برای اطفال ایلات و چادر نشینان موجود
باشد . همچنین کشور فقیری که هشتاد در صد آن بی‌سوادند نمی‌تواند بعینه دستگاه
تربیتی متمدن‌ترین ملل جهان را بکشور خود انتقال دهد . اگر مرتکب این اشتباه
شد نه تنها پول و زحمت خود را در این راه تلف کرده است بلکه موجب درهم گسیختن
شیرازه اجتماع خود نیز شده است .

از لحاظ علم الاجتماع بهترین نمونه آنچه نباید کرد و عواقب وخیمی که از
این اشتباه عاید جامعه خواهد شد دستگاه تربیتی ما در سی سال گذشته است . وقتی
نهضت ملی ما شروع شد و بهوش آمدیم متوجه شدیم که باید مدرسه ایجاد کنیم . اما
چه نوع مدرسه‌ای ایجاد کردیم و از ایجاد این مدارس چه حاصل بردیم :

دستگاه تربیتی متمدن‌ترین ممالک جهان یعنی مملکت فرانسه را بعینه بکشور
خود نقل کردیم غافل از آنکه آنچه برای فرانسه خوب است ممکنست برای ما خوب
نباشد (وارد این بحث نمی‌شویم که دستگاه تربیتی فرانسه در خود آن کشور نیز
منتقدین فراوان داشته است) . دبستان و دبیرستان ایجاد کردیم و اولیای اطفال را از
هر طبقه که بودند واداشتمیم یا ترغیب کردیم فرزندان خود را باین مدارس بفرستند .
کودکان ما شش سال بمدرسه ابتدائی رفتند و شش سال در مدرسه متوسطه درس
خواندند . پس از دوازده سال تحصیل متوجه شدند که آنچه آموخته‌اند وقتی ممکنست
بشمر برسد که بدانشگاه بروند و تحصیلات عالی‌کنند . اما پیداست در متمدن‌ترین و

ثروتمندترین ممالک عالم هم هر طفلی نه قدرت مالی دارد، نه قدرت و استعداد فکری که بدانشگاه برود، و نه مطلوبست که همه اطفال بدانشگاه بروند. عده‌ای که نتوانستند بدانشگاه بروند یعنی قسمت اعظم دانش‌آموزان ما ازدوازده سال تحصیل چه‌ثمر بردند و چه آموختند؟ جز خواندن و نوشتن و اطلاعات مبهم و مقدماتی و نامفیدی از کلیه علوم هنر دیگری نیاموختند. پسر فلان زارع که ممکن بود بکمک پدرش بزراعت بپردازد (و سابقاً چنین هم می‌کرد) تصدیق متوسطه گرفت و از کشت و کار و حرفه پدرش بری شد. پسر فلان آهنگر که سابقاً درد کان آهنگری پدرش هنر می‌آموخت بمدرسه رفت و دیگر نتوانست بدکان آهنگری برگردد. پسر فلان معمار که سابقاً باشاگردی پیش پدرش معماری می‌آموخت بمدرسه رفت و کتاب خوان شد اما هنری نیاموخت. همه این جوانان که اگر اصلاً دستگاه تربیتی در کار نبود باروش ساده و بدوی و کهنه سابق برای جامعه عضوهای مفیدی میشدند بمدرسه رفتند و وقتی مدرسه متوسطه را تمام کردند خود را بکلی از هر کار عاجز دیدند و ناچار دست در بوزگی بدرگاه دولت بردند، و دولت کم کم عبارت شد از دستگاهی که وظیفه اصلیش نان دادن بقربانیهای دستگاه تربیت بود. پیداست که جامعه از اینکه از وجود افراد مولد ثروت محروم گردید چه زبانی برد و بنیه عده کمی که در اثر بمدرسه نرفتن همچنان توانسته بودند تولید ثروت کنند و دولت را بجای نگه دارند چگونه تحلیل رفت.

وجود مدرسه متوسطه و دانشگاه البته برای هر کشور زنده‌ای لازمست و اهمیت آنها جای تردید نیست. ولی در مملکتی مثل مملکت ما عده مدارس حرفه‌ای، یعنی مدارس که در ظرف چندسال اطفال را برای کار معین و شخصی با اسلوب جدید و علمی تربیت کند، باید چندین برابر مدارس متوسطه باشد و حال اینکه توجهی که باین قسمت شده است تقریباً هیچ است.

از این رو مرتکب این اشتباه شدیم که دستگاه تربیتی کشوری را که پیشوای علوم و ادبیات جهانست و برای حفظ نفوق خود میبایست تربیت عقلی کامل بافراذخود بدهد بعینه بکشوری منتقل کردیم که نود و پنج در صد از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند.

عجالةً دانشگاه ما مهندس برق، متخصص کشاورزی و دانشمند فیزیک دان تربیت میکند و این جای بسی خوشوقتی است. ولی کار گری که بتواند با آلات و ابزار جدید کار کند، آهنگری که طرز کارش جدیدتر و علمی تر از طرز کار کاوه آهنگر باشد، حجاری که با آلات و ادوات جدید حجاری آشنا باشد، کشاورزی که از اصول جدید کشاورزی خبری داشته باشد در کجا تربیت میشوند؟ نسبت با احتیاج اجتماع وجود چند مدرسه‌ای که این خدمات را انجام میدهند در حکم نبود است.

اما سیلاب کسانی که هر ساله مدرسه متوسطه را تمام میکنند و استطاعت رفتن به دانشگاه را ندارند و در طلب روزی بسراغ دستگاه دولت می‌آیند همچنان جاریست. فالج کردن افراد در تولید ثروت و ایجاد اعضای غیر متخصص برای دولت و در نتیجه خم کردن کمر اجتماعی که باید با مالیات خود دولت را حفظ کند تنها یکی از نتایج وخیم این دستگاه تربیتی است.

مرادم در این مقاله انتقاد از دستگاه تربیتی نیست بلکه آنست که نشان دهم وقتی نقشه تربیتی توسط کسانی طرح شود که از علم الاجتماع بی‌خبرند ممکنست زیان تربیت بیش از سود آن باشد.

مبانی تربیتی که از آنها سخن رفت از هم جدا نیستند و هر یک در دیگران مؤثر است، مثلاً وضع اجتماع در ایجاد فلسفه تربیتی مؤثر است، و فلسفه تربیت وقتی بنخواهد تغییر اساسی در اجتماع ایجاد کند باید برای حدود امکان طرحی که دارد از علم الاجتماع و از علم روانشناسی مشورث کند. آنچه مسلم است اینست که تربیت امر ساده‌ای نیست که بتوان آنرا تابع سیاست روز کرد. نتیجه اشتباه یا اهمال ما در تربیت زود آشکار نمیشود ولی نتیجه آن پایدار و بجاست، و اجتماعی که نخواهد بورشکستگی معنوی و اساسی (که اساس ورشکستگی مادیست) دچار شود باید عالیتربین کوشش خود را صرف تربیت فرزنداناش کند.

